1-

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت

آن‌چه در خواب نشد، چشم من و پروین است

2-

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن،

من خود به چشم خویشتن، دیدم که جانم می‌رود

3-

اشتر به شعر عرب، در حالت است و طرب

گر ذوق نیست تو را، کژطبع جانوری

4-

 نیک خواهانم نصیحت می‌کنند

خشت بر دریا زدن بی‌حاصل است

5-

اگر این داغ جگرسوز که بر جان من است،

بر دل کوه نهی سنگ به آواز آید

6-

گر طبیبانه بیایی به سر بالینم،

به دو عالم ندهم لذت بیماری را

7-

 میان ما به جز این پیرهن نخواهد بود،

و گر حجاب شود تا به دامنش بدرم

8-

 مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا

گر تو شکیب داری طاقت نماند ما را

9-

 سعدی به لب دریا، دردانه کجا یابی؟

در کام نهنگان رو، گر می‌طلبی کامی

10-

 انصاف نباشد که من خستۀ رنجور،

پروانۀ او باشم و او شمع جماعت

11-

 او کیست که می‌رود به نخجیر

پای دل دوستان به زنجیر

12-

 بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت

برآید که ما خاک باشیم و خشت

13-

 تنها دل منست گرفتار در غمان

یا خود در این زمانه دل شادمان کم است

14-

 دلم شکستی و رفتی خلاف عهد مودت

به احتیاط رو اکنون که آبگینه شکستی

15-

 تا تو به خاطر منی کس نگذشت بر دلم

مثل تو کیست در جهان تا ز تو مهر بگسلم

جواب‌های طراحی بیت:

من آن نیم که حلال از حرام نشناسم

شراب با تو حلال است و آب بی تو حرام

صبا مهدوی:



خورشید:

